

به نام خدا

با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار

برنامه ۹۴۳، غزل ۳۸۰

آن خواچه اگرچه تیزگوش است
استیزه کن و گران فروش است
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۰

قرآن کریم، سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۸
-«إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.»
«خداوند به اسرار غیب آسمانها و زمین داناست و به افکار و اندیشه دلها کاملاً آگاه است.»

خداوند از اسرار سینه‌ها و هر آنچه از درون ما می‌گذرد، آگاه است. «استیزه کن» است که روا نمی‌دارد اشرف مخلوقات او به چیزی کمتر از بی‌نهایتش رضا دهد و هر که طالب است و طلب او را دارد، باید همانندگی‌ها به نرد عشق ببازد. با رضا و تسلیم و شکر، تمام و کمال در خدمت زندگی باشد و ذره‌ای از همانندگی‌ها به جای نگذارد که این نه کالاییست خرد که بی‌نهایت است و گنج بی‌پایان حضور و کابینی درخور و سخت برای دریافتش لازم.

من غره به سست‌خنده او
ایمن گشتم که او خموش است
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۰

سست‌خنده خداوند فرصت انسان در همانیده شدن با چیزها، کسب موفقیت و بالا رفتن از نردبان دنیا است. گرچه که عاقبت زین نردبان افتادنیست، اما خداوند به انسان مهلت می‌دهد.

قرآن کریم، سوره آل عمران، (۳) آیه ۱۷۸
-«وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرًا لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ.»
«آنها که کافر شدند، (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است! ما به آنان مهلت می‌دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند و برای آنها، عذاب خوارکننده‌ای است.»

هش دار که آب زیر کاه است
بحریست که زیر کاه به جوش است
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۰

اما تو ای انسان بهوش باش که زیر کاه ناچیز همانندگی‌ها آبی دیگر در کارست، قدرتی بالاتر از اسباب و علل که باعث جریان امور است، پس مغرور بر دانش خود مباش. به «می‌دانم»‌های خود اکتفا مکن که فریبی بیش نیست، همه چیز با قدرت فضا و کن‌فکان در حرکت است و تکاپو.

هرجا که روی هش است مفتاح
این‌جا چه کنی؟ که قفل هوش است
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۰

گفته شده بیشتر اهل بهشت ابله هستند؛ یعنی کسانی که از هوش و زیرکی عقل ذهن خود را خاموش کرده و در عوض از هوش و خردی دیگر، نه از جنس عقل معاش برخوردارند. پس عقل جزوی ذهن به کار نمی‌آید و قفل و حجابیست بر دروازه حضور و آنان که فضا را گشوده و دید خود در دید دوست فنا کرده‌اند، ساکن بهشت این لحظه‌اند.

در روی تو بنگرد، بخندد
مغرور مشو که روی‌پوش است
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۰

خداوند صابر است و صبر می‌کند، مهلت می‌دهد و بارها می‌آزماید و انسان در جهل خود، مغرور بر انباشته‌ها و داشته‌هایش و سرخوش بر زمین سست و لغزان همانندگی‌ها می‌رود و بر خود می‌بالد اما خداوند خطاب به او می‌گوید:

قرآن کریم، سوره اسرا (۱۷)، آیه ۳۷
-«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا.»
«در [روی] زمین به نخوت گام برمدار چرا که هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت و در بلندی به کوه‌ها نمی‌توانی رسید.»
پس روی زمین به ناز راه مرو که این حالت ناز کردن و بی‌نیاز دیدن خود از زندگی را، خداوند دوست ندارد و نمی‌پسندد.

قرآن کریم، سوره لقمان (۳۱)، آیه ۱۸
-«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.»
«در زمین خرامان راه مرو که خداوند خودپسند لافزن (یعنی انسان من‌ذهنی) را دوست نمی‌دارد.»
پس بفهم و هوش دار که مهلتی چند روزه به تو داده شده‌است، از سست‌خنده خداوند بترس و ایمن مباش.

هر دل که به چنگ او درافتاد
چون چنگ همیشه در خروش است
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۰

حال انسانی که عاقل است و اختیار خود به‌دست زندگی می‌سپرد، چون چنگی‌ست در دستان خداوند.

همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش
تو به هر ضرب که خواهی بزن و بنوازم
-سعدی، دیوان غزلیات، غزل شماره ۳۹۷

انسان تسلیم، سَری ندارد که با آن بخروشد و نوایی ناموزون در عالم هستی بپراکند. او همه سکوت است و شعور و ساز او نغمه زیبایی از خود می‌پراکند که نوازنده‌اش حضرت خداوند است، همیشه در تکاپو و حرکت است و از مردگی و رخت و سستی ذهن رها و آزاد گشته‌است.

با این همه روح‌ها چو زنبور
طواف ویند، زانکه نوش است
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۰

حال کیست که حلاوت بودن با او را ذره‌یی درک کرده باشد و از او بگریزد که حلاوت بودن با حضور حضرتش انسان را دائماً بر گرد لطفش دایر می‌کند و حول مرکز عدم می‌گردد و می‌چرخد و روزی می‌خورد.

شیری‌ست که غم ز هیبت او
در گور مقیم همچو موش است
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۰

قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۲۶
-«ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ.»
«آنگاه خدا وقار و سکینه خود را (یعنی شکوه و سطوت و جلال ربانی را) بر رسول خود و بر مؤمنان نازل فرمود و لشکرهایی (از فرشتگان) که شما نمی‌دیدید (به مدد شما) فرستاد و کافران را (پس از آنکه غالب و قاهر بودند) به عذاب و ذلت افکند، و این است کیفر کافران.»

یعنی انسانی که در حضور خداوند است و بر او توکل می‌کند، قوی است و چون شیر شجاع. از کم بودن لشکر همانیدگی‌ها هراسی ندارد که پشتش به لشکر خداوند گرم است. در چالش‌های زندگی غمی به دل راه نمی‌دهد که:

هر که کوشد بهر ما در امتحان
پشت زیر پایش آرد آسمان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۱۰۲۳

کمترین خلعت که بدهد در ثواب
بر فزاید بر طراز آفتاب
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۱۰۴۰

شمس تبریز، روز نقد است
عالم به چه در حدیث دوش است؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۰

از نظر انسان زنده به حضور عجیب‌ترین چیز، ماندن انسان‌ها در ذهن است که همواره به گذشته و آینده مشغولند و غافل از این لحظه که خداوند در مرکز خالی از چیزها خود را هدیه می‌دهد. جان‌بخش روح و جان آدمی ست، پس به انسان هشدار می‌دهد که: «نقد را دریاب که زندگی، شرف، اعتبار و آبرو و هر چه از صفات نیک در مخیله کوچک ذهن می‌گنجد و البته بسیار فراتر از آن، در این لحظه حاضر است و آماده تا تو دریایی، امانت واگزاری و وارهایی». ان شاء الله.

والسلام

-با احترام، سرور از شیراز  